
تحلیل رویکرد پیشانقدی کانت به امر زیبا و امر والا*

مسعود علیا**

گلنار نریمانی***

تاریخ دریافت: ۹۶/۲/۳

تاریخ پذیرش: ۹۶/۴/۱۲

چکیده

نوشتار حاضر با تمرکز بر رساله پیشانقدی مشاهداتی درباره احساس امر والا و امر زیبا و تحلیل رویکرد، روش و ابزارهای مفهومی اصلی کانت در پی آن است تا روشن کند، اولاً کانت با پیشینیان و همعصران بریتانیایی و آلمانی اش در مسائل مربوط به زیباشناسی چه نسبتی داشته، ثانیاً اتخاذ رویکردی تجربی، پسینی و در عین حال تبویبی در تحلیل احساس امر والا و امر زیبا به چه شکل خاصی از نظریه زیباشناسی منتهی شده است. هدف ما آن است که نشان دهیم گرچه اندیشه کانت از دوره پیشانقدی به نقدی تحولاتی اساسی را از سر گذراند، برخی ایده‌های مرکزی از همان دهه ۱۷۶۰ از دغدغه‌های اصلی فلسفی اش بودند. از رهگذر این نوشتار سعی کرده‌ایم چهره‌ای دیگر از کانت را نشان دهیم: فیلسوفی که برای مخاطب عام هم می‌نویسد، منظری مبتنی بر تجربه و مشاهده دارد و سبکی آزاد. نهایتاً نتیجه بررسی چهار بخش رساله آن است که گرچه در بادی امر ظاهراً کانت هم مانند پیشینیانش به موضوعی زیباشناختی می‌پردازد، در بُن ملاحظات زیباشناختی اش دغدغه اصلی اخلاق و انسان‌شناسی نهفته است. فرضیه ما این است که اتخاذ سبکی آزاد در نوشتار، منظری تجربی و مشاهده‌تی و روشی مبتنی بر انسان‌شناسی باعث شده تا کانت بیش از نگارش رساله‌ای درباره زیباشناسی، رساله‌ای در اخلاق و انسان‌شناسی تجربی غنی از مشاهدات بنویسد و توجه خاصش به این دو موضوع را از منظری تجربی آشکار کند. با اثبات این فرضیه از رهگذر تفسیر متن نشان داده‌ایم که مشاهدات روایت چالش درونی کانت در جستجوی اصل اعلای اخلاق و نارضایتی او از ابتدای آن بر احساس و تلاشش برای برگزشتن از این سد یعنی کوشش برای یافتن اصول پیشین است.

کلیدواژه‌ها: احساس امر والا و امر زیبا، اصل تجربی اخلاق، انسان‌شناسی تجربی، زیباشناسی پیشانقدی، فضیلت، طبایع بشری، مشاهده و تجربه

* این مقاله برگرفته از پایان‌نامه دکتری پژوهش هنر، گلنار نریمانی در دانشگاه هنر است.

** استادیار گروه فلسفه هنر، دانشگاه هنر تهران.

*** دانشجوی دکتری پژوهش هنر، دانشگاه هنر تهران.

مقدمه

اغلب زیباشناسی ایمانوئل کانت را براساس اثر دوران‌ساز او نقد قوه حکم^۱، یعنی در چارچوب نظری فلسفه نقدی استعلایی می‌شناسیم. با این حال، بحث کانت در باب زیبایی و والایی به دوران پیشانقدی یعنی دهه ۱۷۶۰ و رساله مشاهداتی درباره احساس امر زیبا و امر والا بازمی‌گردد. کانتی که در این رساله می‌بینیم در عین حال که بسیار با کانت فلسفه نقدی متفاوت است، از برخی جهات همان فیلسوف نقد سوم است که ساختار اساسی فلسفه استعلایی‌اش هنوز شکل نگرفته. نوشتار حاضر به بررسی روش و رویکرد کانت نسبت به زیبایی و والایی در مشاهدات می‌پردازد تا چهره دیگر او را نشان دهد و ریشه‌های انسان‌شناختی و زیباشناختی این رساله را بررسی کند. همچنین از این رهگذر اشاره خواهیم کرد که کدام ایده‌های مرکزی در اندیشه کانت ثابت مانده‌اند و چگونه نشانه‌هایی از زیباشناسی نقدی در دوره پیشانقدی مشهود است.

در این نوشتار، ابتدا تصویری کلی از وضعیت فلسفه در نیمه نخست قرن هجدهم و جایگاه کانت در آن ترسیم خواهیم کرد تا نشان دهیم او در زمان نگارش مشاهدات در چه دوره‌ای از کار فکری‌اش قرار داشته و وضعیت مباحث زیباشناسی در آن دوره چگونه بوده. در بخش دوم به تحلیل ساختار بخش‌های اول و دوم رساله خواهیم پرداخت و نخست نشان خواهیم داد که کانت چگونه در بخش اول رساله شیوه تجربی کارش را معرفی می‌کند و به کمک نمونه‌هایی از امر والا و امر زیبا بی‌آن‌که از هر یک تعریفی عرضه کند رویکردش به این دو احساس را نشان می‌دهد؛ دو احساسی که کانت برخلاف بسیاری از نظریه‌پردازان زیباشناسی نه متضاد، بلکه آن‌ها را مکمل یکدیگر می‌داند. سپس، به تقسیمات والا در بخش اول می‌پردازیم زیرا این تقسیم‌بندی اولیه همچون نقشه راهنمای تمام تحلیل‌ها و تقسیم‌بندی‌های بعدی عمل می‌کند. در ادامه به بخش دوم رساله مشاهدات و به روش کانت در پیوند دادن احساس والایی و زیبایی با خصلت‌های اخلاقی و انسان‌شناسی می‌پردازیم. در بخش سوم به تحلیل بخش‌های سوم و چهارم رساله خواهیم پرداخت. در اینجا مواجهه کانت با

جنسیت، تمایز زن و مرد، خصایص و ویژگی‌های ملل از منظر والایی و زیبایی را بررسی خواهیم کرد که اولی مبتنی است بر انسان‌شناسی تجربی کانت و دومی مبتنی بر دغدغه‌های آموزشی یا تعلیمی‌اش.

۱. زمینه نگارش مشاهدات

کانت رساله کوچک مشاهداتی درباره احساس امر زیبا و امر والا^۲ را در ۱۷۶۴ منتشر کرد، رساله‌ای در چهار بخش که برای شناخت دیدگاه پیشانقدی او درباره زیباشناسی، اخلاق و انسان‌شناسی اهمیت درخور دارد. با این حال، کانت در پرداختن به این موضوعات تنها نبود، در بریتانیا از آغاز قرن اندیشمندان متعددی از جمله لرد کیمز، شفتسبری، ادیسون، دنیس، رید، و از همه مهم‌تر برک هرلیک به نحوی امر والا و تجربه آن را در چهارچوب تأملاتشان درباره زیباشناسی کاوش کرده بودند. از سوی دیگر در آلمان ابتدای قرن هجدهم نیز فیلسوفانی مانند ولف، لایبنیتس، باومگارتن، مایر و مندلسزون درباره ادراک حسی و زیباشناسی به مذاقه پرداخته بودند. در میان این فلاسفه آلمانی مندلسزون و باومگارتن در شکل‌گیری رویکرد کانت به زیباشناسی نقشی پررنگ‌تر از دیگران داشتند.^۳

گراف نیست اگر بگوییم در ابتدای قرن هجدهم ولف تأثیرگذارترین فیلسوف آلمان بود؛ اندیشمندی که فلسفه‌اش آغازگر بسیاری از مباحث مهم در فلسفه آلمانی قرن هجدهم شد. ولف هرگز اثری مستقل درباره زیباشناسی ننوشت اما در جای‌جای آثارش به مسائل مربوط به زیبایی و تجربه آن پرداخت. او تحت تأثیر لایبنیتس ادراک حسی را ادراکی واضح اما نامتمایز از چیزها می‌دانست، چیزهایی که اگر به شناخت عقلانی درآیند ادراک واضح و متمایز آن‌ها ممکن خواهد شد (گایر، ۱۳۹۴: ۱۸). او همچنین، متأثر از لایبنیتس، لذت را ادراک حسی کمالی موجود در شیء می‌دانست. براساس باور لایبنیتس کلیه صفات اشیاء را می‌توان به نحوی کمال آن‌ها دانست زیرا خدا این جهان را به این دلیل از میان تمام جهان‌های ممکن برگزید که از همه کامل‌تر بود (همان: ۱۹). ملاحظات ولف درباره زیباشناسی قالبی شناختی دارد. از منظر ولف ادراک



شد: احساس (عاطفه)، نبوغ و امر والا. این تلاش مندلسزون موجب شد او مباحث زیباشناسی در آلمان را جهت‌ی روان‌شناختی و تجربی ببخشد و از مسیر باومگارتن اندکی دور کند (ibid). نظریه امر والا و مندلسزون را می‌توان در مقاله «درباره امر والا و امر بی‌آلایش در علوم زیبا»^۶ سراغ گرفت. او در این مقاله که یک سال پس از رسالهٔ برک منتشر شد هم به مرور رساله می‌پردازد و هم آن را نقد می‌کند. یکی از جنبه‌های مهم نظریهٔ او دربارهٔ امر والا تأکید بر احساسات آمیخته است، والا «جذاب است اما از بسیاری جهات آزاردهنده» و نوعی «سرگیجهٔ خوشایند» را موجب می‌شود (Brady, 2013: 49f). مندلسزون وجه بدمنند تجربهٔ والایی را - احتمالاً تحت تأثیر برک - بسیار مهم می‌داند و تنها حواس را در این تجربه دخیل می‌بیند و نه تخیل را. با این حال، نه مندلسزون و نه برک به خویش‌سنس‌تایی^۷ یا وجه اخلاقی ممکن در تجربهٔ والایی توجه خاصی نداشتند. در واقع مندلسزون حلقهٔ واسطی است میان زیباشناسی اندیشمندان بریتانیایی و باومگارتن در زیباشناسی آلمانی (ibid: 51). در چنین بستری بود که کانت در ۱۷۶۴ در حالی که هیچ یک از آثار قبلی‌اش نشانی از دغدغه‌های معطوف به زیباشناسی نداشتند به نگارش رسالهٔ *مشاهدات پرداخت*؛ چهل ساله بود، سنی که به باور خودش شخصیت ثابت فرد به تدریج شکل می‌گیرد، در رفاهی نسبی می‌زیست، با فرهیخته‌ترین اهالی کونیگزبرگ معاشرت می‌کرد، در جریان رخدادهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی روز بود، شوری خستگی‌ناپذیر به مطالعهٔ هرآنچه در سپهر ادب و فرهنگ و فلسفهٔ اروپایی ظهور می‌کرد داشت و در یک کلام نمونهٔ تمام‌عیار «انسان بافرهنگ و خوش‌ذوق» پروس قرن هجدهم بود. افزون بر این، قرن هجدهم شاهد ظهور پدیدهٔ «تور بزرگ»^۸ بود، سفری طولانی - از ده ماه تا چند سال - و پرهزینه که مسافران اغلب اشراف و ثروتمندان بریتانیایی، فرانسوی و آلمانی بودند و هدف اصلی از آن آشنایی با فرهنگ و هنر دو قلب فرهنگی اروپا یعنی فرانسه و ایتالیا و به‌خصوص رسیدن به مقصد سفر یعنی رُم بود. مهم‌ترین وجه سفر این بود که برای رسیدن به رُم مسافران باید پیاده از رشته کوه آلپ عبور

زیباشناختی، یعنی ادراک حسی، هرگز به پای شناخت مطلوب آن کمال نمی‌رسد زیرا گرچه واضح، اما نامتمایز است. وُلف لذت را نیز شناخت حسی کمال می‌داند (همان: ۲۳-۲۴). به باور وُلف آفرینش هنری انسان یکی از تجلیات کمال جهان و در نتیجه کمال خداوند است. نهایتاً وُلف پیوند خاصی میان درک زیبایی و اخلاق برقرار نمی‌کند.

باومگارتن فلسفهٔ وُلف را بر اساس نظریهٔ جدیدی دربارهٔ شناخت انسانی از طریق حواس مجدداً بررسی کرد و نام نظریهٔ جدیدش را «استتیک» نهاد. باومگارتن نه تنها اصطلاح استتیک/زیباشناسی^۴ را وارد مفاهیم فلسفه کرد بلکه در قیاس با اندیشمندان قبلی، با تعریف مفهوم مماثل عقل^۵ استتیک رابه جایگاهی بالاتر رساند، یعنی یکی از شاخه‌های اندیشهٔ فلسفی که مجزا از شناخت عقلی می‌توان دربارهٔ آن اندیشید (Zammito, 20: 1992). با این حال، نزد باومگارتن نیز کمال در قلمرو حسی واقعیت با زیبایی پیوند و بدین ترتیب زیبایی کارکردی شناختی دارد. کمال زیباشناختی درواقع صورت دانی شناخت عینی است و نه تجربه‌ای متمایز و خودبسنده. اما این نوع شناخت هیچ فایدهٔ خاصی برای حل مسائل منطقی، یا به بیان بهتر هستی‌شناختی ندارد و باومگارتن نیز از همین رو آن را شناختی نامتمایز می‌خواند (ibid: 21). شاید بتوان گفت مهم‌ترین مساهمت باومگارتن به زیباشناسی و نهایتاً به نظریهٔ کانت مفهوم مماثل عقل باشد که چه بسا در دورهٔ نقدی به کار بیدار کردن جرعهٔ قوه‌ای مجزا برای حکم آمده باشد. افزون بر این، باومگارتن بر عظمت اخلاقی موضوع آثار هنری و اهمیت برانگیخته‌شدن عواطف در مواجهه با هنر نیز تأکید می‌ورزید (گایر، ۱۳۹۴: ۶۵).

مندلسزون، فیلسوف معاصر کانت، که از زمان آشنایی‌اش با او بر سر جایزهٔ آکادمی تا پایان عمر همواره با کانت در مکاتبه بود، بیشترین سهم را در معرفی روشنگری بریتانیایی و فرانسوی به‌خصوص زیباشناسی بریتانیایی به فضای فکری آلمان داشت (Zammito, 24: 1992). او می‌خواست فلسفهٔ بریتانیایی را با کار باومگارتن درآمیزد و تلاش‌هایش منجر به معرفی سه مفهوم کلیدی زیباشناسی بریتانیایی به جهان آلمانی

معنا بود که کانت در پرسش از زیبایی و جایگاه آن در فلسفه نیز حداقل مجبور بود رد اندیشه‌های باومگارتن را بگیرد. پس توجه اولیه کانت به زیباشناسی را باید مبتنی بر این علاقه شناخت‌شناسانه دانست. آنچه در ابتدا توجهش را به طرح باومگارتن - مایر جلب کرد همین قوانین شناخت حسی، یعنی «نامتمایز بودن» شناخت حسی و ارتباط امر زیباشناختی و امر منطقی در شناخت موجود واقعی منفرد بود (Zammito, 1992: 21). با این حال، کانت به فلسفه بریتانیایی نیز نظر داشت، یعنی به نظریه «حس درونی»^۹ در آراء هاجسون و هیوم و همچنین به رسالاتی که در نیمه نخست قرن درباره امر والا و امر زیبا در بریتانیا نوشته شده بود و مندلسون مهم‌ترین آن‌ها یعنی رساله برک را به جهان آلمانی معرفی کرده بود. افزون بر این، کانت مستقیماً به ادیسون و نشریه اسپکتیتر^{۱۰} اشاره می‌کند و از آن مثال می‌آورد. به همین اعتبار شاید بتوان مشاهدات را تلافی‌گاه زیباشناسی باومگارتن و فلسفه بریتانیایی دانست که در چارچوب دغدغه‌های انسان‌شناختی و اخلاقی کانت صورتی بدیع یافته است. در ادامه تلاش خواهیم کرد نشان دهیم که کانت به چه سبب به سراغ نگارش چنین رساله‌ای می‌رود؛ در این کار چه پیش‌فرض‌هایی درباره احساس والا و زیبا و ارتباط این دو مفهوم با اخلاق و انسان‌شناسی دارد؛ با چه روشی به تحلیل این مسائل می‌پردازد و مجموعه ابزارهای مفهومی‌اش از چه قرارند و حاصل این مواجهه چه می‌تواند باشد.

۲. امر والا و امر زیبا: زیباشناسی در خدمت اخلاق و انسان‌شناسی

کانت بخش اول رساله، «درباره متعلقات متفاوت احساس امر والا و امر زیبا»، را با بندی آغاز می‌کند که هم معرف مهم‌ترین مفهوم این رساله است و هم روش اصلی آن: «ادراکات حسی^{۱۱} گوناگون رضایت یا نارضایتی چندان به ساختار چیزهای بیرونی که آن‌ها را برمی‌انگیزند، وابسته نیستند، بلکه بیشتر وابسته‌اند به احساس شخصی هر فرد که یا از آن‌ها لذت می‌برد یا به الم دچار می‌شود... من عجالاً بر برخی مواضعی نظر می‌افکنم که در این حوزه به شکلی خاص جالب توجه

می‌کردند (Imorde and Pieper, 2008: 3). مسافران در پایان سفر علاوه بر آشنایی با فرهنگ، رسوم، اجتماع و هنر دیگر سرزمین‌ها با طبیعت به شکلی بی‌واسطه مواجه می‌شدند و فرصت داشتند تا طبیعت ناسفته، رام‌نشده و اصیل را از نزدیک زیست کنند تا نهایتاً شهروندی فرهیخته و دنیادیده شوند و آماده پذیرش مسئولیت‌های غالباً سیاسی (ibid: 4). همین مواجهه با طبیعت یکی از عوامل توجه به مفهوم امر والا در طبیعت و محرک نگارش رساله‌های متعدد در این مدت شد. ادیسون یکی از این مسافران و از نویسندگان چنین سفرنامه‌هایی بود و کانت گرچه هرگز سرزمین مادری‌اش را ترک نکرد با این سفرنامه‌ها آشنا بود، آن‌ها را می‌خواند و تلاش داشت دانشجویانش را به شناخت جهان و دیگر سرزمین‌ها تشویق کند. شاید همین امر یکی از دلایل نگارش رساله مشاهدات باشد. از سوی دیگر، کانت از حدود ۱۷۴۷ از وضعیت متافیزیک ناراضی بود و بر این باور بود که متافیزیک باید از علم جدا شود و رسالتش فقط بنا نهادن بنیادها باشد نه گسترش شناخت: متافیزیک هم با مشکل نقطه آغاز مواجه بود هم با مشکل روش (Beck, 1996: 441-5). به بیان بک، اگر به روندی که کانت از ۱۷۴۷ تا ۱۷۶۶ پیموده بنگریم، درمی‌یابیم که او از نوعی عقل‌گرایی متعادل و میانه‌رو در متافیزیک بدون داعیه‌های گزاف درباره یقین ریاضیاتی، به سوی نوعی تجربه‌گرایی میانه‌روی نیوتنی و نه هیومی می‌رود و سپس به سوی شکاکیتی نسبت به متافیزیک چونان دانش واقعیت و نهایتاً به سوی دریافتی جدید، شناخت‌شناسانه و پیش‌گیرانه از رسالت متافیزیک (ibid: 446). افزون بر این، کانت در بخش نهایی مقاله آکادمی مدعی شده بود که فیلسوفان به تازگی دریافته‌اند که قوه مربوط به حقیقت، شناخت است و قوه اخلاق «احساس» است و نباید این دو را اشتباه گرفت زیرا در امور اخلاقی احساس اهمیت دارد (Kuehn, 2002: 137f). او مشخصاً باومگارتن را مهم‌ترین فیلسوف وُلّفی می‌دانست و فلسفه وی را برای خودش زمینه و نقطه آغازی تا رویکرد خاصش به مسئله نسبت حس و فهم را صورت‌بندی کند. این بدان



می‌نمایند، و همچنین بیشتر از چشم مشاهده‌گر بر آن‌ها نظر می‌کنم تا فیلسوف» (Beo, 2:207; Obs: 13). «این احساس برتر بر دو نوع است: احساس امر والا و احساس امر زیبا» (Beo, 2:208; Obs, 14). بنابراین، امر والا و امر زیبا اولاً و اساساً دو نوع احساس سوپزکتیوند یعنی والایی یا زیبایی خصیصه‌ای در عین نیست بلکه احساسی است که در سوژه بیدار می‌شود، سوژه‌ای که قابلیت برای تجربه لذت و الم دارد. ثانیاً، کانت تصمیم دارد نه از منظری فلسفی، نظروزرانه و نظام‌مند، بلکه از منظری مبتنی بر مشاهده،^{۱۲} تجربه و به همین نسبت با قلمی آزاد و صمیمی به بررسی امر والا و زیبا بپردازد. بنابراین، صرف این واقعیت که کانت عنوان رساله‌اش را مشاهدات می‌گذارد و نه فرضاً کاوشی فلسفی یا از این دست، حاکی از آن است که هدفش تدوین نوعی نظریه زیباشناسی نیست بلکه با دیدن آنچه به‌واقع در اطرافش می‌گذرد یعنی اعمال انسان‌ها، نسبت‌ها و روابط میان زنان و مردان، طبایع بشر و خصایل اخلاقی به سوی نوعی توصیف و سپس تحلیل انسان‌شناختی می‌رود (Guyer in Kant, 2011: xii). این دست متون مبتنی بر مشاهده و همراه با کناره‌گیری از موضع نظری، رفتن به میان جهان و انسان‌ها و توصیف آنچه رخ می‌دهد، فارغ از تحلیل دقیق فلسفی و نظری و صدور حکم یا تلاش برای یافتن اصول و نظم پیشین، در قرن هجدهم رایج بود و احتمالاً با رواج «تور بزرگ» ارتباط داشت. رساله «دربارهٔ خصلت ملی»^{۱۳} هیوم نیز از این جمله است. سبک نوشتار کانت در قیاس با دیگر آثار همین دوره و آثار دورهٔ نقدی، راحت، روان، ادبی، صمیمی با مخاطب و روایی است: «شب والا است و روز زیبا... والا تکان‌دهنده است و زیبا جذاب» (Beo, 2:209; Obs, 16). کانت در توضیح علت برتری این دو احساس نسبت به دیگر امیال و با اشاره‌ای به یکی دیگر از مفاهیم کلیدی‌اش می‌گوید: «احساس امر والا و امر زیبا مشتمل بر حساسیت یا قابلیت از روح است که همزمان آن را برای انگیزه‌های فضیلت‌مندان مناسب می‌سازد» (Beo, 2:208; Obs, 14). پس، نخست دریافته‌ایم که امر والا و امر زیبا احساسات سوپزکتیو و برترند و نسبت هر دو با اخلاق و انسان‌راهنمای تحلیل‌های بعدی کانت است؛ همچنین

می‌دانیم که این احساسات با نگاهی مبتنی بر تجربه و از منظری نه چندان فلسفی بررسی خواهند شد. ابتدای رساله بر تجربه و مشاهدات پیشاپیش نشان از ماهیت پسین^{۱۴} تحلیل‌های کانت نیز دارد، یعنی هر اصلی هم که در رساله به آن برسیم نه بر عقل و اصول پیشین بلکه بر تجربه مبتنی است و طبیعتاً فاقد ضرورت و کلیت سوپزکتیو خواهد بود. مثال‌هایی که کانت برای احساسات ظریف‌تر می‌آورد به وضوح مبتنی است بر نگاهی که اولاً هیچ تمایزی میان اعیان طبیعی، هنری یا توصیفات ادبی در برانگیختن احساس امر والا نمی‌گذارد و ثانیاً ردپای رویکرد رایج زیباشناسی بریتانیایی قرن هجدهم در آن‌ها مشهود است.^{۱۵} شاید این را نیز بتوان جنبهٔ دیگری از رویکرد کانت به زیبایی و والایی در نظر گرفت؛ یعنی نوشتن رساله‌ای تحت تأثیر رساله‌های اندیشمندان بریتانیایی که در نیمهٔ نخست قرن هجدهم بارها به چاپ رسیدند و کانت برخی از آن‌ها را خوانده و در جریان مضامین و ایده‌های برخی دیگر نیز بود.^{۱۶}

کانت سپس امر والا را به سه نوع تقسیم می‌کند: والای هراسناک^{۱۷} یعنی زمانی که احساس والایی با هراس، وحشت و حتی سودازدگی همراه است، والای اصیل^{۱۸} که در آن احساس والایی با ستایشی خاموش همراه است، و نهایتاً والای شکوهمند^{۱۹} که در آن والایی با زیبایی آمیخته است. مثال‌هایی که کانت در ادامهٔ این بخش عرضه می‌کند همچنان در قلمرو زیباشناسی بریتانیایی، از آثار هنری و اعیان طبیعی و بعضاً عیناً برگرفته از رساله‌های این اندیشمندان است. اگر اهمیت مثال‌های کانت در نشان‌دادن پیوند او با زیباشناسی بریتانیایی و همچنین منظر تجربی و غیرنظری اوست؛ تقسیم‌بندی فوق از امر والا اهمیتی فراتر دارد زیرا هم مینای روش تحلیل کانت در ادامهٔ مشاهدات است و هم نقطهٔ عزیمت او در جداکردن راهش از پیشینیان و معاصرانش در پرداختن به امر والا. گرچه کانت بخش اول رساله را با آوردن مثال‌هایی مشخصاً از دو سنت پیش‌گفته آغاز می‌کند، در انتهای همین بخش رویکردش به امر والا و امر زیبا را با این تقسیم‌بندی از دیگران متمایز می‌کند: او از جستجوی والایی و زیبایی در اعیان طبیعی و/یا هنری، توصیف آن‌ها و تجربهٔ

والایی چونان تجربه هراس آمیخته به احترام یا تمهیدی بلاغی و صناعتی ادبی در سخن یا تجربه والایی به مثابه تجربه تعالی دینی یا معنوی عبور کرده و رساله را سمت‌وسویی اخلاقی و انسان‌شناختی می‌بخشد. این تقسیمات سه‌گانه در کنار تقسیم‌بندی فضیلت‌ها شاکله تحلیلی اخلاقی، انسان‌شناختی و آموزشی اما همچنان مبتنی بر مشاهده را برمی‌سازند. چنان که رابرت کلوپس می‌گوید: «در نگاه نخست ظاهراً والای اصیل به واسطه ارتفاعات بلند، اهرام مصر، بنایی از دوران کهن، [تصوراً] زمانی طولانی در گذشته و توصیف هالر از زمان گذشته بیدار می‌شود. اما این مثال‌ها به‌واقع حقیقتاً والای اصیل نیستند. این احساس مشخصاً به‌واسطه فضیلت راستین بیدار می‌شود که مستلزم غلبه بر انگیزه‌های حسانی و تعالی جستن از آن‌هاست: غلبه بر مشکلات از طریق کوشش جدی ستایش‌برانگیز است و به والای اصیل تعلق دارد» (Clewis, 2014: 123). حال در بررسی بخش دوم رساله باید بینیم کانت چگونه این مفاهیم اولیه را پرورش داده، مفاهیم جدیدی معرفی می‌کند و با چه روشی این مجموعه مفاهیم را به کار می‌بندد.

بخش دوم رساله مشاهدات، «درباره کیفیات امر والا و امر زیبا در انسان‌ها به طور کلی»، مفصل‌ترین و شاید مهم‌ترین بخش آن است. اجزای سازوبرگ مفهومی کانت در این بخش عبارتند از تقسیم‌بندی سه‌گانه امر والا در کنار امر زیبا، مفهوم فضیلت راستین^{۲۰} که کانت در کنار آن فضیلت اختیارشده^{۲۱} و وانموده فضیلت^{۲۲} را قرار می‌دهد، کلیت عینی یا ابژکتیو حاکم بر اصل اخلاق که خود ناشی از شناخت مبتنی بر تجربه و رویکرد و بنیان پسین احساس است، احساسی نسبت به زیبایی و کرامت انسانی در کنار احساسات مکملش یعنی همدلی و خوش‌رویی و غرور و شرم، مفهوم ضمنی بی‌علاقگی و چهاردسته طبایع بشری. روشی که کانت در این بخش اتخاذ می‌کند نیز مانند بخش اول مبتنی است بر تجربه، مشاهده و بیانی بیشتر توصیفی تا تحلیلی، پسین و فاقد اصول پیشین ناشی از عقل. کانت مفاهیم فوق را بر این زیربنای تجربی یک‌به‌یک می‌چیند و با هدفی که در اساس انسان‌شناختی و اخلاقی است از این مفاهیم برای تحلیل والایی و زیبایی بهره می‌برد.

احساس امر والا و امر زیبا مهم‌ترین مفهوم هدایتگر رساله است و شناخت چیهستی آن هم روش تقسیم‌بندی‌های کانت را روشن می‌کند و هم نگاه تجربی‌اش را. دو مفهوم ملازم با احساس نیز عبارتند از اصول^{۲۳} و کلیت^{۲۴}. فهم روش انسان‌شناسی و اخلاق در این رساله در گرو فهم پیوندهای متقابل این سه مفهوم است که ابزار اصلی طبقه‌بندی کانت را برمی‌سازند. در بخش دوم پس از عرضه نمونه‌های متعددی از آثار ادبی، خصایص اخلاقی و ویژگی‌های ظاهری کانت می‌گوید: «در میان کیفیات اخلاقی، تنها فضیلت راستین والاست» (Beo, 2:215; Obs, 22). بدین ترتیب، تقسیم‌بندی والایی به والای راستین و دروغین نیز بنیانی اخلاقی دارد که فهم احساس اخلاقی را از اهمیتی دوچندان برخوردار می‌سازد. کانت می‌نویسد:

بنابراین، فضیلت راستین را تنها می‌توان به اصول پیوند زد، و هرچه اصول کلی‌تر باشند فضیلت والاتر و اصیل‌تر خواهد بود. این اصول قوانین نظری نیستند بلکه عبارتند از آگاهی نسبت به احساسی که درون همه انسان‌ها حضور دارد و از بنیان‌های خاص همدلی و خوش‌رویی بسی فراتر می‌رود. بر این باورم که همه این‌ها را جمع کرده‌ام اگر بگویم که این احساس عبارت است از احساسی نسبت به زیبایی و کرامت سرشت انسان. نخستین [احساس] بنیان محبت و عطوفت کلی است و دومین احساس بنیان احترام کلی.... تنها زمانی که امیال و گرایش‌های شخصی‌مان را تابع چنین اصل بزرگ‌تری قرار دهیم انگیزه‌های مهرآمیزمان می‌توانند به تناسب اطلاق شوند و آن منش والا و اصیلی را بیافرینند که زیبایی فضیلت است (Beo, 2:217; Obs, 24)

همان‌طور که پیداست روش اصلی کانت تأکید بر وجه والای اخلاق است و نه مفهومی زیباشناختی. او احساس اخلاقی را بر اساس کرامت تعریف می‌کند و می‌توان این را بنیان قدرت انگیزش احساس والا دانست. کانت مشخصاً نشان می‌دهد که امر والا راستین (اصیل) برایش مبتنی بر اصول اخلاقی فضیلت‌مندانه است، یعنی تقسیم‌بندی ضمنی امر والا به امر والایی

راستین و دروغین نیز براساس نسبت آن‌ها با احساس اخلاقی است. پس شاید بتوان گفت روش اصلی کانت بیش از آن که معطوف به نظریه‌ی والایی باشد، گامی است در پیشبرد نظریه‌ی اخلاقش که در اینجا بر ملاحظات تجربی انسان‌شناختی اطلاق می‌شود (Clewis, 2014: 116f). زیبایی و والایی بیش از آن که مفاهیم زیباشناختی باشند دو حالت از این احساس اخلاقی برترند. فضیلت اخلاقی راستین تنها زمانی حاصل می‌شود که این احساسات به درجه‌ی مناسبی از کلیت برسند (Beo, 2016: 22; Obs). اصول اخلاقی که ابعاد و کاربرد کلی دارند مبتنی بر همین احساس اخلاقی‌اند، احساسی که منشأ تجربی دارد نه عقلی، یعنی منجر به اصلی پسین می‌شود نه پیشین، و کانت آن را متأثر از نظریه‌ی حس درونی هاجسون صورت‌بندی کرده است. در این مرحله ظاهراً کانت همین احساس اخلاقی را انگیزه‌ی کافی برای عمل اخلاقی و دستیابی به فضیلت راستین می‌داند (ibid). اما این احساس باید در مورد تمام انسان‌ها صادق باشد تا اصیل تلقی شود و اصل اساسی حاکم بر رفتار باشد. کلیت نیز از منظر کانت در اینجا کلیتی است عینی، تجربی و انضمامی. این کلیت نوعی همدلی، عطوفت و نیکخواهی است و عبارت است از مشارکت مهربانانه در سرنوشت دیگران که وادارمان می‌کند به وقت نیاز یاری‌شان کنیم. بنابراین، در مشاهدات فضیلت راستین مستلزم عمل براساس اصولی است که کلی‌اند، به این معنی که پروای سعادت دیگران را چنان گسترش می‌دهد که همه‌ی انسان‌ها را شامل شود. این کلیت کارکردگرایانه است زیرا سعادت همه‌ی انسان‌ها را به یکسان ارزش می‌نهد تا این که فرد، هرکسی، از جمله خودش را، تنها به‌مثابه‌ی یکی از ابناء بشر ارزشمند بشمارد (Frierson, 2014: 61). به همین اعتبار کلیت در اینجا ماهیتی پسین دارد نه پیشین، یعنی عقل به آن دست نیافته بلکه محصول تجربه است و نمی‌تواند ضرورت و کلیتی را که در دوره‌ی نقدی ضامن تمام چارچوب فلسفه‌ی نقدی استعلایی است داشته باشد. البته قدرت انگیزش این اصل مبتنی بر احساس، همان‌طور که در پایان مقاله آکادمی هم اشاره شده، هنوز برای خود کانت محل اشکال است. در مشاهدات غایت طبیعت مبنی بر حفظ

تنوع طبایع بشری و روش انسان‌شناختی کانت است که قدرت این احساس را تضمین می‌کند. افزون بر این، از آن‌جا که سرشت انسان ضعیف است و اغلب اصل اخلاقی قدرت اندکی دارد طبیعت در نهادمان احساسات مکملی برای رفتار فضیلت‌مندانه قرار داده که عبارتند از همدلی و خوش‌رویی، غرور و شرم. بنابراین، تقسیم‌بندی سه‌گانه‌ی احساسات اخلاقی عبارت است از: (۱) احساس زیبایی و کرامت سرشت انسان (فضیلت راستین)، (۲) احساس همدلی و خوش‌رویی (فضیلت اختیارشده) و (۳) احساس غرور و شرم (وانموده‌ی فضیلت). در این سلسله‌مراتب دسته‌ی نخست مبتنی بر اصول، فاقد علاقه و انگیزه‌های شخصی، کلی و اصیل است، دسته‌ی دوم آمیخته با علائق شخصی، مبتنی بر محبت و همدلی و فاقد کلیت، و دسته‌ی سوم یکسره از سر علائق شخصی، فاقد ارزش اخلاقی راستین و تنها تمهید طبیعت است برای تکمیل تابلوی خصایص انسان و تنوع طبایع.

حال می‌توانیم روش کانت در مواجهه با احساس امر والا و امر زیبا را بهتر مشاهده کنیم، روشی که در اساس مبتنی بر رویکردی تبویبی^{۲۵} است، بدین معنی که او در پی عرضه‌ی شرحی کامل و جامع از موضوع است بر اساس سرفصل‌ها و تقسیمات سه‌گانه یا چهارگانه که ذیل آن‌ها امر والا و امر زیبا، خصایص اخلاقی و طبایع بشری و در ادامه ویژگی‌های ملل را می‌گنجاند تا تحلیلش هم به غایت منظم و هم جامع باشد (Guyer in Kant, 2011: xxvi).^{۲۶} کانت در بخش اول رساله مثال‌هایی تجربی و مطابق با سنت نظریه‌ی والا می‌آورد اما با تقسیم‌بندی امر والا به هراسناک، اصیل و شکوهمند سلسله‌مراتبی از ارزش والایی می‌سازد که مطابق آن امر والای اصیل ارزشمندترین و صورت راستین والایی است و امر والای هراسناک و شکوهمند ارزش کمتری دارند. در بخش دوم کانت با تعریف اصل حاکم بر اخلاق و متناظر دانستن فضیلت راستین با امر والای اصیل نشان می‌دهد که همان تقسیم‌بندی نخست هم در بُنِ مبتنی بر منظر اخلاقی بوده. در بخش دوم رساله کانت از منظر مشاهده‌گرانه و تجربی به بسیار از وجوه هستی بشری نظر می‌افکند و مثال‌هایی عرضه می‌کند، از ویژگی‌های اخلاقی، رفتارها، خصوصیات چهره و رنگ و

اقسام طبایع بشری (مبتنی بر اطلاق اقسام والایی و اقسام فضیلت بر مشاهدات تجربی اعمال انسانی)	اقسام احساسات و مبنای عمل مبتنی بر مشاهدات تجربی	اقسام فضیلت (مبتنی بر اطلاق اقسام امر والا و امر زیبا بر مشاهدات انسان‌شناختی و تجربی)	اقسام امر والا و امر زیبا	
طبع سودایی	عمل بر اساس اصول (احساسی نسبت به زیبایی و کرامت سرشت انسان)	فضیلت راستین یا اصیل	والای اصیل	والای راستین
طبع صفراوی	عمل بر اساس احساس غرور یا شرم	وانموده فضیلت	والای شکوهمند	والای دروغین یا غیر اصیل
	عمل بر اساس همدلی، مهربانی یا نیکخواهی	فضیلت اختیار شده	والای هراسناک	
طبع دموی	عمل بر اساس همدلی، مهربانی یا نیکخواهی	فضیلت اختیار شده	امر زیبا	

جدول ۱: تقسیم‌بندی کانت در خصوص نسبت امر والا و امر زیبا با خصایص اخلاقی

بیش از آن‌که والایی و زیبایی را در مقام دو مفهوم زیباشناختی بررسی کند، آن‌ها را مفاهیمی اخلاقی می‌داند؛ حتی آثار هنری‌ای مانند تراژدی از آن جهت برتر از کمدی‌اند که واجد ویژگی‌های فضیلت راستین‌اند. همچنین این احساس راهنمای کانت در تقسیم‌بندی ملاحظات انسان‌شناختی‌اش است که براساس آن علت رفتارها و ظهور خصایل متنوع انسانی را نشان دهد. اگر احساس همدلی هدایتگر اعمال باشد، آن‌گاه انگیزش آنی و لحظه‌ای انسان را به کمک دیگری برمی‌انگیزد اما از عمل به تکلیف عدالت بازمی‌دارد. در مقابل اگر علاقه‌ای کلی به انسانیت اصل اخلاقی رفتار باشد، آن‌گاه اعمالمان والاست و عادلانه. نهایتاً اگر احساس غرور یا شرم اصل حاکم بر رفتار باشد، آن‌گاه قضاوت دیگران در اعمالمان اهمیت دارد و رفتارمان خالی از فضیلت است هر چند به نفع بشریت (Beo, 2:218; Obs, 25). مشاهدات تجربی کانت و تقسیم‌بندی‌هایش بر این مبنا همخوانی دقیقی با تقسیم‌بندی والایی دارد، یعنی او با اتخاذ روشی مشابه در هر دو مورد، در بالاترین سطح تمایزی

گرفته تا طبقه اجتماعی و وضعیت اقتصادی و نهایتاً آثار ادبی: «صداقت ساده و اصیل است، خوش‌مشربی و شوخ‌طبعی ظریف و زیباست... قهرمان هومر به شکل هراسناکی والاست، قهرمان ویرژیل به شکلی اصیل... دوستی والاست و عشق زمینی زیبا... قد بلند برانگیزاننده احترام است و قد کوتاه صمیمیت» (Beo, 2:212-14; Obs, 18ff). نهایتاً: «تراژدی از کمدی متمایز است زیرا در اولی احساسی نسبت به والایی برانگیخته می‌شود در حالی‌که در دومی احساسی نسبت به زیبایی... در اولی فداکاری عظیم در راه سعادت دیگری و شجاعت در مقابل خطر نشان داده می‌شود... تیره‌بختی دیگری احساسات همدلانه در دل بیننده بیدار می‌کند و او کرامت سرشت خویش را احساس می‌کند» (Beo, 2:212; Obs, 19). همچنین «امیال خویش را به تبعیت از اصول درآوردن والاست» (Beo 2:215, Obs 22). این مثال‌ها نشان‌دهنده آن است که کانت با در نظر داشتن احساس اخلاقی به عنوان مفهوم هدایتگر و دریافت‌های پیش‌گفته از کلیت این احساس و اصل اساسی اخلاق،

میان والای راستین و دروغین و به موازات آن میان فضیلت راستین و دروغین می‌گذارد و در سطح بعدی هم سلسله‌مراتبی از والایی عرضه می‌کند از ارزش‌مندترین تا بی‌ارزش و موازی آن سلسله‌مراتبی از فضیلت‌ها. هر دو روند مبتنی بر مشاهده اعمال و رفتار انسانی، مثال‌هایی از ادبیات و تاریخ و یکسره تجربی‌اند. پس از حصول تقسیم‌بندی دوم از فضیلت‌ها کانت مجدداً به سراغ اطلاق آن‌ها بر اعمال انسانی می‌رود تا این‌بار طبایع بشری را تقسیم‌بندی و ارزش‌گذاری کند.

همان‌طور که در جدول بالا نیز مشاهده می‌شود، کانت پس از تقسیم‌بندی فضیلت‌های اخلاقی در نتیجهٔ اطلاق تقسیم‌بندی امر والا و امر زیبا بر مثال‌های تجربی از رفتار و اعمال انسان‌ها به سراغ تقسیم‌بندی طبایع بشری می‌رود. طبایع چهارگانه سنتی بس طولانی دارد^{۲۷} و کانت نیز با پذیرش این چهارگانه آن‌ها را در نسبت با والایی یا زیبایی عمل اخلاقی و فضیلت راستین یا دروغین می‌سنجد. بر اساس این تقسیم‌بندی، طبع سودایی با والای اصیل یا راستین قرابت دارد و مهم‌ترین خصلت وی آن است که «احساسات و عواطفش را تحت فرمان اصول درمی‌آورد» (Beo, 2:220; Obs, 27). کانت با آوردن مثال‌هایی از آثار ادبی مشهور - در این مورد از اثر مولیر - و ارائهٔ تفسیری شخصی از شخصیت‌های آن پیوند بین این طبع و والایی را شرح می‌دهد. شرح کانت چندان مبتنی بر استدلال نیست و بیشتر مبتنی بر انسان‌شناسی تجربی است: «فضیلت راستین بر اساس اصول چیزی در خود دارد، که بیش از همه با طبع سودایی در معنای متعادلش در پیوند است» (Beo, 2:219; Obs, 26) (تأکید از نویسندگان). او هرگز توضیح نمی‌دهد که این چیز دقیقاً چیست. باین‌حال، می‌توان استدلال کرد که این نه ضعف کانت در بیان توضیح بلکه حاصل منظری است که وی اتخاذ کرده. او رساله‌ای می‌نگارد برای مخاطب عام که حال‌وهوایی تجربی و شخصی داشته باشد و تا حدی باب پسند سلیقهٔ روز باشد؛ رساله‌ای که در عین حال با دست‌وپنجه نرم کردن با مفاهیمی مانند اصول اخلاقی کلی، فضیلت و احساس امر والا و امر زیبا حاکی از دغدغه‌های فلسفی کانت

است. در ادامه، طبع دموئی (خوش‌بین) با احساس زیبایی و فضیلت اختیارشده، طبع صفراوی (آتشین) با والای شکوهمند و وانمودهٔ فضیلت پیوند می‌یابد و این هر دو نیز بر مبنایی تجربی و شخصی.

در واقع، کانت از رویکردی مبتنی بر روش همعصران آلمانی و پیشینیان بریتانیایی‌اش به سوی روش خاص خودش گام برمی‌دارد یعنی تحلیل مفاهیم زیباشناختی امر والا و امر زیبا بر اساس مفاهیم و معیارهای اخلاقی بر بستری از ملاحظات انسان‌شناختی. گرچه این روش مبتنی بر مشاهده و تجربه است، در همین مرحله هم ویژگی روش فلسفه‌ورزی خاص کانت به چشم می‌خورد: نخست آغاز از موارد انضمامی، سپس پیراستن و پالودن مفاهیم تا رسیدن به مفهومی که هیچ ابتدایی بر تجربه و عوامل بیرونی ندارد - یعنی در فلسفه‌ی نقدی مطلقاً خودآیین و محض و پیشین است و در اینجا تا حد ممکن پیراسته از امیال شخصی اما همچنان پسین و سپس بازگشت به زمین تجربه و این بار با راهنمایی این مفهوم محض، گنجاندن مفاهیم وابسته یا غیرمحض با این هدف که تحلیل از انتزاع محض خارج و موارد ترکیبی را نیز شامل شود؛ یعنی اعمالی که یکسره براساس اصول نیستند.

در بخش دوم رسالهٔ مشاهدات کانت از ملاحظات انسان‌شناختی یعنی اعمال و رفتار افراد، خصایص اخلاقی و نمونه‌های ادبی و تاریخی - به هدایت دوگانهٔ امر والا و امر زیبا - آغاز می‌کند تا به اخلاق، اصل حاکم بر آن و پرسش اصلی اخلاقی رساله برسد، سپس با اطلاق روش هاچسون و مفهومی از حس درونی مسئلهٔ اصل اساسی اخلاق را در حدود رساله حل می‌کند و به سلسله‌مراتبی برای فضایل - که شاید بتوان آن را معادل ارزش اخلاقی اعمال^{۲۸} دانست - می‌رسد، سلسله‌مراتبی از ارزش‌های اخلاقی که در تطابق با سلسله‌مراتب ارزشی امر والا و امر زیبا است. حال با در دست داشتن سازوبرگ مفهومی کافی - و رسیدن به سطح مناسبی از انتزاع - مجدداً به سراغ مسائل انسان‌شناسی می‌رود (در بخش‌های ۲:۲۲۰ تا انتهای بخش دوم یعنی ۲:۲۲۷) و با اطلاق هر دو سلسله‌مراتب فضایل و احساس امر والا و امر زیبا بر طبایع بشری تحلیلی انسان‌شناختی و اخلاقی

۲:۲۲۱ به‌وضوح می‌گوید در عمل براساس فضیلت راستین، «قلب [فرد] می‌گوید: من باید به کمک این انسان بروم زیرا در رنج است؛ نه از آن رو که دوست یا آشنایم است، یا فکر می‌کنم روزی می‌تواند نیکخواهی‌ام را با تشکر جبران کند... او انسان است و هرآنچه انسان‌ها را بی‌بازارد مرا هم می‌آزارد. پس رفتار او مبتنی بر بالاترین و برترین مبنای نیکخواهی در سرشت انسان و بی‌نهایت والاست زیرا اطلاق آن تغییرناپذیر و کلی است» (Beo, 2021; Obs, 28).

روش تقسیم‌بندی، پالایش و سپس اطلاق سلسله‌مراتب امر والا، امر زیبا، فضایل اخلاقی و طبایع بشری را نهایتاً می‌توان روشی در خدمت تحلیل انسان‌شناختی کانت در نظر گرفت، تحلیلی که در بخش‌های سوم و چهارم رساله به جنسیت و سپس ملیت گسترش خواهد یافت تا تابلوی طبیعت کامل شود. همان‌طور که کوئن می‌گوید: «از زمان انتشار مشاهدات تا انتشار انسان‌شناسی از منظر عملی، کانت خصایص طبیعی انسان را براساس چهار معیار بررسی می‌کند: طبع، جنسیت، ملیت و نژاد» (Cohen, 2014: 150). روش به کار رفته در بخش دوم رساله مشاهدات نیز در خدمت ملاحظه‌های انسان‌شناختی مبتنی بر دریافتی از طبیعت^{۳۰} است. بدین ترتیب از سه دسته احساسات، دسته نخست انگیزه اخلاقی را تقویت می‌کند، دسته دوم یعنی احساس همدلی و نیکخواهی، مکمل فضیلت و عمل اخلاقی است و دسته سوم روگرفتی از فضیلت است، و در مجموع همه این‌ها در خدمت حصول اطمینان از نظم نوع بشر، روابط مسالمت‌آمیز میان افراد انسان و نهایتاً بقای نوع بشر است (ibid: 148). بدین ترتیب، حتی در فقدان فضیلت راستین و احساس کرامت و زیبایی، دو دسته دیگر از فضایل در واقع ضامن بقای نوع بشرند و تنوع طبایع نیز در خدمت غایت طبیعت در حفظ گوناگونی در عین وحدت. کانت در بند آخر بر این منظر انسان‌شناختی تأکید می‌کند که طبیعت از طریق تعادل میان این طبایع و وجود همه آن‌ها اطمینان حاصل می‌کند که کل حاکی از تعادل است که برای عملکرد زیبا و منظم آن کافی است (ibid: 152): «بدین طریق گروه‌های

از طبایع چهارگانه عرضه می‌کند. بنا بر روش کانت شاید بتوان نتیجه گرفت او ابتدا در بخش دوم از انسان‌شناسی تجربی به سوی اخلاق و اصل اخلاقی حرکت می‌کند و سپس مجدداً از اخلاق به سوی انسان‌شناسی و تحلیل تجربی اعمال و طبایع بشری باز می‌گردد. نهایتاً مفهومی که به طور ضمنی در خلال تقسیم‌بندی‌های کانت رخ می‌نماید مفهوم بی‌علاقگی^{۲۹} است. کانت هرگز در این مرحله از اندیشه‌اش به بی‌علاقگی اشاره نمی‌کند اما بی‌تردید آن را پس ذهن داشته و به بسط این مفهوم نزد مندلسزون و احتمالاً متأثر از شفتسبری نظر داشته است (Zammito, 1992: 34). شاید بتوان گفت بی‌علاقگی در احساس اخلاقی نیز معیار حاکم بر تقسیم‌بندی امر والا و امر زیبا و سپس تقسیم‌بندی فضیلت‌های اخلاقی و نهایتاً طبایع بشری است. در حرکت از فضیلت راستین یا اصیل به سوی فضیلت اختیارشده و سپس وانموده فضیلت کانت به تدریج از عمل براساس اصلی کلی و عاری از علائق شخصی، یعنی عمل براساس اصلی بی‌علاقه (خودآیینی تجربی) به سوی عمل بر اساس انگیزه‌ها و علائق شخصی، دارای بنیانی بیرون از اصل سوژکتیو و در نتیجه دگرآیین می‌رود، روندی که اصل حاکم بر عمل در طی آن بدین شکل تغییر می‌کند: ۱. «فضیلت راستین تنها مبتنی بر اصول است و هرچه این اصول کلی‌تر باشند فضیلت والاتر است...» و این اصل، «احساسی است نسبت به زیبایی و کرامت سرشت انسان... تنها از این راه که انگیزه خاص خویش را تابع اصول سازیم» می‌توان به بالاترین درجه ارزش اخلاقی و فضیلت راستین دست یافت (Beo, 2:217; Obs, 24)؛ ۲. فضایل اختیارشده که «احساس همدلی و نیکخواهی و محبت» اصل حاکم بر آن‌هاست که «هیچ مبنای فضیلت بی‌واسطه‌ای ندارند» هرچند حامل «احساسی از لذت بی‌واسطه ناشی از اعمال خیرخواهانه و نیک‌اند» (Beo, 2:217-18; Obs, 24f)؛ ۳. وانموده فضایل که احساس «غرور و شرم» بر آن‌ها حاکم است و «نظر دیگران و قضاوتشان درباره‌ی ارزش و اعمالمان» که آنچه براساس این اصل انجام شود «کمترین نشانی از فضیلت ندارد» اما همچنان تا حدی شبیه به فضیلت است (Beo, 2:218; Obs, 25). افزون بر این کانت در

این نوشتار نشان داده شد، رد و نشان این منظر نقدی را به‌وضوح دارد و اگر روش تحلیل او از اخلاق نزد زنان و مردان را نیز در پرتو این منظر بنگریم حداقل نقدهای رادیکال را به آن وارد نخواهیم دانست.^{۳۱} در این جا اما تنها به روش کانت در مشاهدات و نقش منظر خاص کانت در تحلیل‌هایش می‌پردازیم.

با اندکی تفاوت نسبت به بخش دوم، نثر کانت در بخش‌های سوم و چهارم رساله صمیمی‌تر، باز هم تجربی‌تر و دورتر از ملاحظات و استدلال‌های نظری و شاید شبیه به توصیفی شخصی و حتی روایتی داستانی است: «آن کسی که اول بار زن را جنس لطیف نامید شاید می‌خواست چرب‌زبانی کند اما بهتر از آنچه تصورش را می‌کرد به قلب موضوع رسید» (Beo, 2:228; Obs, 35)؛ و: «سخت می‌توانم باور کنم که جنس لطیف از اصول برخوردار است و امیدوارم با این سختم موجب آزردهی نشوم، زیرا این اصول در میان مردان نیز بسی نادر است» (Beo, 2:232; Obs, 39)؛ همچنین، «در اینجا از همه خوانندگان می‌پرسم که آیا اگر در تصورشان خود را در این جایگاه قرار دهند با من موافق نخواهند بود» (Beo, 2:233; Obs, 40f)؛ و نهایتاً، «بیش از حد در این موشکافی‌ها پیش نمی‌روم، زیرا در چنین مواردی نویسنده همواره دیدگاه و گرایش شخصی‌اش را ترسیم می‌کند» (Beo, 2:236; Obs, 44). چنین جملاتی از متون دوره نقدی یکسره غایبند و وفورشان در این متن به روشنی حاکی از منظر تجربی و بسیار شخصی کانت است.

باین‌حال، در بنیان توصیفات تجربی، جزئی و انسان‌شناختی کانت همچنان روش تحلیل مبتنی بر اخلاق قرار دارد. کانت زنان را به طور کلی زیبا و مردان را والا می‌داند؛ گرچه در هر دو جنس باید هم کیفیت زیبا و هم کیفیت والا وجود داشته باشد اما در زن زیبایی و در مرد والایی باید دست بالا را داشته باشد (Beo, 2:228; Obs, 35). او این تفاوت را غایتی تعیین‌شده از سوی طبیعت و به نفع پیشبرد هدف نهایی طبیعت یعنی بقای انسان می‌داند. بدین ترتیب، تکلیف اخلاقی هر یک از دو جنس نیز براساس همین غایت مشخص می‌شود. با این حال، کانت بیشتر به تکلیف اخلاقی و

مختلف در تابلویی بی‌نهایت مسحورکننده اتحاد می‌یابند، جایی که در میان تنوع بسیار وحدت می‌درخشد و کل سرشت و طبیعت اخلاقی نشان‌دهنده زیبایی و کرامت (والایی) است» (Beo, 2:227: 34).

۳. جنسیت و ملیت: انسان‌شناسی تجربی به‌مثابه آموزش هنر زندگی

کانت در بخش سوم مشاهدات به بررسی ویژگی‌های زنان و مردان از منظر والایی و زیبایی می‌پردازد. توصیفات او مفصل، همراه با جزئیات متعدد و همچون دیگر بخش‌ها مبتنی بر مشاهده است. این دیدگاه که در بادی نظر زن‌ستیز و تقلیل‌گرا می‌نماید همواره از دو جهت اساسی مورد انتقاد اندیشمندان فمینیست بوده؛ نخست این که کانت زنان را ناتوان از عمل بر اساس اصول اخلاقی دانسته و عمل اخلاقی آن‌ها را براساس امیالشان می‌داند، یعنی حتی اگر زنان به تکلیف اخلاقی هم عمل کنند باز هم مبنای عملشان اصل اعلاقی اخلاق نیست؛ سپس، این که این ناتوانی فطری و جزئی از طبیعت زنان است (Okin, 1982: 81). باین‌حال، توجه به دو عامل اساسی راه را بر چنین خوانش رادیکالی از دیدگاه کانت درباره‌ی زنان می‌بندد. نخست، توجه به فلسفه اخلاق کانت در کل، یعنی با در نظر گرفتن بنیادگذاری متافیزیک اخلاق و نقد عقل عملی؛ سپس، بذل نظر به روش خاص کانت در نگارش متون انسان‌شناختی. عامل نخست خود جای بحث مفصل دارد و بسیاری از مفسران کانت از جمله الیسون و پیتون به روشنی نشان می‌دهند که تأکید کانت بر عمل براساس قانون اخلاق یا اصل اخلاقی به این معنی نیست که فقط و فقط این اعمال ارزش اخلاقی دارند، بلکه دیگر اعمال نیز که همراه با انگیزه‌ها، امیال و علائق شخصی انجام می‌شوند اگر در اصل بر اساس قانون اخلاق انجام شوند واجد ارزش اخلاقی‌اند (برای نمونه ن.ک. Allison, 2011; Paton, 1971; Wood 2008). گرچه صورت‌بندی مشخص و دقیق این سلسله‌مراتب ارزش اخلاقی عمل را باید در فلسفه نقدی سراغ گرفت، رویکرد کانت به احساس امر والا و امر زیبا در مقام نخستین شکل اصل اخلاق، آن‌گونه که در بخش قبل

مردمان، تاریخ طبیعی و علوم، ریاضیات و مشاهده و تجربه آن سرچشمه‌هایی بودند که سخنرانی‌های کانت را حیات می‌بخشیدند» (Zammito, 1992: 23). بخش چهارم مشاهدات را باید مبتنی بر این نگرش آموزشی دانست، یعنی تلاش کانت برای ترسیم چشم‌اندازی از ملل جهان، خصایص اخلاقی، فرهنگی و انسان‌شناختی‌شان برای مخاطب تا برای مواجهه با جهان آماده شود. کانت همواره در درسگفتارهای انسان‌شناسی‌اش از ۱۷۷۲ تا انسان‌شناسی از منظر عملی به ویژگی‌ها و خصایص ملی می‌پرداخت و آن را عنصر مهمی برای کسب توانایی زندگی در جهان می‌دانست (Guyer in Kant, 2011: 50n). بنابراین، تقسیم‌بندی ملل براساس احساس امر والا و امر زیبا و تقسیمات سه‌گانه بخش‌های قبلی نیز راهنمایی است برای کسب شناختی کلی از خصایص آن‌ها، از منطری تجربی و بر پایه مشاهدات و احتمالاً شنیده‌های کانت^{۳۲} و شاید چندان که منتقدان کانت می‌گویند رنگ‌وبوی نژادپرستانه نداشته باشد. او خصلت مشخص و مهم ملل را خصلت اخلاقی‌شان می‌داند و به همین سبب بر مبنای روش تقسیم‌بندی والایی و فضایل اخلاقی آن‌ها را طبقه‌بندی می‌کند. همانطور که رابرت لودن اشاره می‌کند، هدف انسان‌شناسی کانت نه علمی دانشگاهی بلکه عرضه نوعی روشنگری برای زندگی معمول است تا این‌که خوانندگان مشاهدات بدانند چه انتظاری از یکدیگر می‌توانند داشته باشند و چطور با دیگر ملل و فرهنگ‌ها رفتار کنند، کانت این را دانش جهان^{۳۳} می‌داند (Louden, 2014: 199). کانت با اطلاق ملاک‌های والایی و زیبایی و اقسام آن‌ها بر خصایص ملل تلاش می‌کند با روشی آموزشی و مبتنی بر توصیف و تجربه به خوانندگانش توانایی جهت‌یابی کلی تجربی در جهان بدهد و با همراهی نثری آزاد و صمیمی و سبکی ساده و سراسر در نوشتار آن‌ها را تشویق کند (ibid: 202). باین‌حال، در این بخش نیز کانت از پیش‌فرض‌ها و باورهای غالب عصر خویش فاصله چندانی ندارد و مثلاً با تأیید رویکرد هیوم سیاه‌پوستان را به طور طبیعی فاقد توانایی تفکر جدی و فروتر از سفیدپوستان می‌داند (Beo, 2:253; Obs, 59). اما این منظر که پیرو عرف روز

رفتار زنان می‌پردازد تا مردان. در توصیفات کانت مشخصاً تفکر جدی، نظرورزی، دانش در معنای دقیق آن و علوم مشغله مردان است، در حالی که زنان با کلیاتی از علوم باید خود را راضی کنند و در عوض به زیباتر و دلپذیرتر ساختن خویش بپردازند تا در نهایت هر یک از دو جنس با اشتغال به تکلیف طبیعی خود به پیشبرد غایت طبیعت یاری برسانند. کانت می‌افزاید: «زنان از پلیدی و بدی پرهیز می‌کنند نه بدان سبب که ناعادلانه است بلکه بدان سبب که زشت است و عمل فضیلت‌مندانه برای زنان یعنی عمل اخلاقاً زیبا. نه بایدی، نه اجباری، نه تکلیفی... حتی بسیاری از ضعف‌های ایشان اشتباهات زیبا هستند» (Beo, 2:232; Obs, 39). توصیفات کانت را که رنگ‌وبویی مردسالارانه دارند را انتهای نیست، اما باید توجه داشت که علاوه بر عرف زمانه و جامعه، تأثیر محیط فرهنگی و اجتماعی کانت بر شکل‌گیری دیدگاهش و عوامل بیرونی، تنش درونی فلسفه اخلاق کانت بر ملاحظات انسان‌شناختی‌اش تأثیر دارد و بخشی اساسی از روش او را برمی‌سازد. کانت به وضوح از احساس در مقام اصل حاکم بر عمل اخلاقی خشنود نیست اما هنوز به صورت‌بندی امر مطلق نیز نرسیده است؛ بنابراین، خصلت‌های زیبای زنان که با همدلی، محبت، عطوفت، امر زیبا و والایی شکوهمند تطابق دارد در واقع مکمل اصل اخلاقی رفتار مردان مبتنی بر احساس کرامت و زیبایی بشر است یعنی احساس امر والا که با عمل بر اساس اصول، بی‌علاقگی و گسترش دامنه آرزوی سعادت به کل بشریت تطابق دارد. بدین ترتیب، راهنمای ملاحظات تجربی و شخصی کانت و دریافت‌هایش از نقش زنان و مردان در واقع تقسیمات امر والا در کنار امر زیبا، تقسیم‌بندی سه‌گانه فضایل اخلاقی و احساسات است.

مانفرد کوئن در زندگی‌نامه کانت می‌گوید که او بی‌تردید نه تنها به تدریس فلسفه علاقه‌مند بود بلکه می‌خواست به دانشجویانش بیاموزد که چگونه زندگی کنند، چطور شهروند جهان باشند، و این کار را از طریق توصیه سبک خاصی از زندگی انجام می‌داد (Kuehn, 2002: 133). همچنین هر در که از ۱۷۶۲ تا ۱۷۶۴ دانشجوی کانت بود درباره او می‌گوید: «تاریخ انسان‌ها و

ملیت	نژاد	جنسیت	ارزش اخلاقی	احساس
والا، اصیل و مبتنی بر اصول	فضیلت راستین	مردان	سفید پوستان	بریتانیایی‌ها و ژاپنی‌ها
خوش‌رویی، همدلی (زیبا)	فضیلت اختیارشده	زنان	هندوها	فرانسوی‌ها و ایرانی‌ها
غرور و شرم (شکوهمند)	وانموده فضیلت	مردان (غرور) زنان (شرم)	سیاه پوستان	اسپانیایی‌ها
فقدان احساسات	فاقد ارزش	-	آمریکایی‌ها	هلندی‌ها و آفریقایی‌ها (ضعف) در آلمانی‌ها (قدرت)

جدول ۲: تقسیم‌بندی خصایص ملل و زنان و مردان براساس تقسیم‌بندی‌های امر والا و امر زیبا و سلسله‌مراتب فضایل (ن.ک. Cohen 2014)

نتیجه‌گیری

همان‌طور که مشاهده شد، گرچه دغدغه‌های مرکزی کانت تقریباً در سرتاسر عمر فلسفی‌اش ثابت ماند، کانت پیشانقدی چهره‌ای بس متفاوت با کانت نقدی دارد. رسالهٔ مشاهدات یکی از بهترین متون برای شناخت این وجه از اندیشهٔ کانت است. افزون بر این، برخلاف دیگر ساحات فلسفه مانند متافیزیک، اخلاق، شناخت‌شناسی، الاهیات و سیاست، زیباشناسی در فلسفهٔ کانت اساساً به دو متن مشاهدات و نقد قوهٔ حکم محدود می‌شود؛ اثر دوم همواره در مرکز توجه بوده اما اثر نخست نه تنها تا دو یا سه دههٔ اخیر فاقد ارزش فلسفی تلقی می‌شد بلکه کمتر تلاشی هم برای اثبات همین فقدان صورت می‌گرفت. بازگشت جهان فلسفه به بسیاری از متون پیشانقدی کانت در دهه‌های اخیر موجب احیای وجوهی ارزشمند از اندیشهٔ او شده است. امروزه می‌دانیم که اگر بناست نقد قوهٔ حکم، بنیادگذاری متافیزیک اخلاق و انسان‌شناسی از منظر عملی را به خوبی درک کنیم، اشراف به مسیر تحول اندیشهٔ کانت و توجه به دیگر متونش ضروری است. هدف اصلی ما در نوشتار حاضر نیز نشان دادن ریشه‌های زیباشناسی کانت، پیوند آن در همین مراحل آغازین با اخلاق و، البته برخلاف دورهٔ نقدی، با انسان‌شناسی بوده است. همچنین توجه به این متن نسبت کانت با همعصرانش و زیباشناسی بریتانیایی را، بخصوص در پرداختن به امر والا و امر زیبا، نشان

است مبتنی بر نگرشی عامداً نژادپرستانه نیست. با این حال، بنا بر تأکید خود کانت این خصایص مطلق و فراگیر نیستند و علاوه بر امکان تغییر، خصایص کلی‌اند و شامل همه‌ی افراد یک ملت نمی‌شوند (Beo, 2:243n; Obs, 53n). پرسشی که مانند بخش دوم و سوم همچنان به قوت خود باقی است این است که چرا اساساً احساس امر والا و امر زیبا معیارهای مناسبی برای تحلیل فضایل، جنسیت و خصلت‌های ملی‌اند؟ کانت در مشاهدات دامنهٔ کاربرد این دو مفهوم را به نحوی گسترش می‌دهد که نزد هیچ‌یک از اعقابش نمی‌بینیم، اما عجیب است که هرگز درنگ نکرده و از خود نمی‌پرسد که انتساب احساس‌های امر والا و امر زیبا به زن و مرد و ملل و خصایل اخلاقی اساساً چه بنیانی دارد؟ (Louden, 2014: 211f). پاسخ این پرسش را شاید باید در روش کلی کانت جست: صرفاً مشاهده و تجربه‌ی شخصی فاقد استدلال و نظورریزی، نگارش متنی برای مخاطبانی وسیع، برای کل جامعه، و نه متنی فلسفی که مدعیات آن نیازمند احتجاج باشد، متنی از منظر یک مشاهده‌گر و به این اعتبار بی‌نیاز از استدلالی برای اثبات نظری کلیت و ضرورت مدعیاتش و با هدف «بیدار کردن احساس اخلاقی [والا و زیبا] در دل و جان همهٔ شهروندان جوان جهان» (Beo, 2:256; Obs, 62). جدول زیر خلاصه‌ای از ماحصل این روش کانت را در بررسی ملل نشان می‌دهد.

گرفتن احساس امر والا و امر زیبا از منظر اخلاقی خصایص و ویژگی‌های طبایع چهارگانه را به دقت و با جزئیات فراوان توصیف می‌کند. در دو بخش بعدی رساله همین روش بر تحلیل جنسیت و ملل اعمال می‌شود. یکی از مفاهیم اساسی تحلیل کانت در این دو بخش غایت طبیعت است در ایجاد تابلویی از طبایع، وظایف زن و مرد و ملل که در خدمت بقای نوع بشر حتی در نبود فضایل اخلاقی است؛ منظری که در دوره نقدی دگرگون می‌شود و افزون بر تغییر نقش طبیعت، دیدگاه کانت نسبت به اخلاق نیز با کشف امر مطلق از اساس متحول می‌شود. با این اوصاف، منظر کانت درباره زنان، مردان و ملل تا پایان عمر چندان تغییر نکرد و به نظر می‌رسد بتوان نتیجه گرفت که در این مباحث هدف کانت بیش از عرضه تحلیلی فلسفی و نظری، تهیه‌ی راهنمایی آموزشی برای چگونه زیستن و مواجهه با جهان باشد، راهنمایی که مخاطبان عامش را آماده زندگی در جهان کند. نهایتاً، در نوشتار حاضر تلاش کرده‌ایم نشان دهیم که در این متن پیشانقدی کانت با اتخاذ سبکی آزاد در نوشتار، منظری تجربی و مشاهده‌ی و روشی مبتنی بر انسان‌شناسی بیش از نگارش رساله‌ای درباره دو مفهوم زیباشناختی، رساله‌ای در اخلاق و انسان‌شناسی تجربی اما غنی از توصیفات و مشاهدات نوشته است؛ رساله‌ای که در ساحت اخلاق بیش از آن که نشان دهد چگونه باید رفتار کنیم یا چه باید بکنیم نشان می‌دهد چگونه رفتار می‌کنیم یا چگونه هستیم. این بینش به فهم ملاحظات^{۳۴} که یادداشت‌های کانت بر نسخه شخصی خودش از مشاهدات است و درک صورت‌بندی اولیه امر مطلق در این متن یاری می‌رساند. مشاهدات روایت چالش درونی کانت در جستجوی اصل اعلاي اخلاق است و نارضایتی او از ابتدای آن بر احساس و همچنین تلاشش برای برگزشتن از این سد یعنی کوشش برای یافتن اصول پیشین و عبور از شناخت پسین و ناکامی‌اش که شاید ناشی از ابتدای کل رساله بر مشاهدات تجربی و توصیفات انسان‌شناختی باشد. چه بسا مشاهدات به کانت نشان داد که نمی‌تواند از انسان‌شناختی به قانون اخلاق نمی‌تواند برسد و لازم است راهی دیگر در پیش گیرد.

می‌دهد. کانت به سیاق همین اندیشمندان ابتدا رساله را با مثال‌های متعدد از مصادیق امر والا و امر زیبا آغاز می‌کند اما همچنین تأکید می‌کند که والایی و زیبایی نه در اعیان بلکه احساسی در سوژه‌اند. او با تقسیم‌بندی امر والا به تدریج مسیر خود را از دیگر نظریه‌ها جدا می‌کند تا در بخش دوم با تأکید بر وجه اخلاقی امر والا و امر زیبا از یک سو و والایی و زیبایی فضایل اخلاقی از سوی دیگر، بر بنیان توصیفات انسان‌شناختی، نشان دهد که گرچه در بادی امر ظاهراً به یک موضوع می‌پردازد، در بُن ملاحظات زیباشناختی‌اش دغدغه اصلی اخلاق و انسان‌شناسی نهفته است. در بخش دوم رساله او دو مسیر را می‌پیماید: نخست از مثال‌های متنوع امر والا و امر زیبا - از ادبیات گرفته تا اعمال، رفتارها، ظاهر و حتی موقعیت اجتماعی افراد - آغاز می‌کند و آشکارا اطلاق والایی یا زیبایی را مبتنی بر وجه اخلاقی این مثال‌ها قرار می‌دهد، سپس در ۲:۲۱۷ به مفهوم کلیدی اخلاق یعنی فضیلت راستین می‌رسد که عبارت است از عمل براساس احساسی نسبت به کرامت و زیبایی سرشت انسان. عمل براساس این اصل بی‌علاقه، دارای بالاترین ارزش اخلاقی و واجد والایی اصیل است. با این حال، ناخرسندی کانت از حکمفرمایی نوعی احساس بر عمل اخلاقی، ماهیت پسین هر شناختی که از این راه حاصل شود و اتکای او بر تجربه، مشاهده و انسان‌شناسی موجب می‌شود دو گروه احساس مکمل یعنی همدلی و خوش‌رویی و غرور و شرم را معرفی کند و براساس سه‌گانه‌ی امر والا در کنار امر زیبا هریک از این احساسات را متناظر با یکی از این انواع بداند. این مسیر نخست را می‌توان حرکت از مشاهدات تجربی به سوی اصل اخلاقی و پلایش این اصل از خلال نمونه‌ها دانست که نهایتاً به اصلی با کلیت عینی راه می‌برد. کانت در مسیر دوم و با در دست داشتن سلسله‌مراتب والایی و فضیلت براساس ارزش اخلاقی اعمال، مجدداً به سراغ اطلاق این سلسله‌مراتب بر طبایع بشری می‌رود، یعنی حرکت از اخلاق به سوی انسان‌شناسی و از اصل اخلاق به سوی تحلیل انسان بر مبنای این اصل برای تبیین مشاهدات انسان‌شناختی‌اش در باب چیستی بشر و اعمالش. کانت نهایتاً با در نظر

بی‌نوشت

John H. Zammito, (1992) *The Genesis of Kant's Critique of Judgement*, The University of Chicago Press

Theodore Gracyk, (1986) "Kant's Shifting Debt to British Aesthetics" in the *British Journal of Aesthetics*, Vol 26, No. 3, Summer

17. the terrifying sublime/ Schreckhaft-Erhabene

18. the noble sublime/Edle

19. Magnificent /Prächtige

20. wahre Tugend

21. adoptierte Tugend

22 Tugendschimmer

23. Grundsätze

24. Allgemeingültigkeit

25. taxonomic

۲۶. کانت رویکرد تبویبی را در فلسفه نقدی نیز دنبال می‌کند و مثلاً در نقد دوم تمام نظریه‌های اخلاق پیش از خودش را ذیل یکی از دسته‌های چهارگانه اخلاق دگرآیین می‌گنجانند (Guyer in Kant 2011, xxvi). همان طور که دیده شد، این رویکرد در مشاهدات نیز در طبقه‌بندی احساسات، فضایل، امر والا و امر زیبا، طبایع و ملل اتخاذ شده است.

۲۷. نظریه طبایع چهارگانه یا طب اخلاقی نظریه‌ای شبه روان‌شناختی است که براساس آن طبع انسان‌ها بر چهار قسم دموی، بلغمی، صفراوی و سودایی است، به ترتیب معادل *choleric*، *phlegmatic*، *sanguine* و *melancholic*. ظاهراً کانت نظریه‌ی طبایع چهارگانه را پذیرفته اما بیشتر بر جنبه رفتاری و اخلاقی هر یک تأکید کرده و تلاش کرده تا آن را رنگ‌وبویی یکسره اخلاقی و انسان‌شناختی بدهد و به وجه فیزیولوژیک آن توجهی نداشته.

28. moral worth

۲۹. *Interesselosigkeit*: احتمالاً کانت این مفهوم را از مندلسزون گرفته است. مندلسزون بر این باور بود که لذت ناشی از زیبایی منبعث از ادراکات حسی است اما این‌ها هیچ میلی بر نمی‌انگیزند. کانت مفهوم بی‌علاقگی را مفهومی مناسب برای پالایش حکم ذوقی از مبانی تجربی می‌داند. باین‌حال، در اینجا نه آن را به کار می‌بندد و نه صورت‌بندی می‌کند. ادعای ما صرفاً این است که روش کانت در تقسیم‌بندی امر والا و فضایل اخلاقی و تأکید بر فضیلت راستین به‌مثابه عمل براساس اصول کلی - حتی اگر این اصل همچنان یک احساس باشد و نه احساس احترام به قانون

1. Kritik der Urteilskraft (1790)

2. Beobachtungen über das Gefühl des Schönen und Erhabenen (1764)

درباره زیباشناسی آلمان در قرن هجدهم می‌توان به منبع زیر مراجعه کرد:

Fredrick C. Beiser (2009) *Diotima's Children: German Aesthetic Rationalism from Leibniz to Lessing*, Oxford University Press

4. Aesthetics

5. analogon rationis

6. Über das Erhabene und das Naïve in den schönen Wissenschaften (1758)

7. self-admiration

8. The Grand Tour

9. Internal sense theory

۱۰. Spectator: نشریه‌ای که ادیسون به همراه همکارش استیل از ۱۷۱۱ تا ۱۷۱۴ منتشر می‌کرد و در آن به مباحث مختلف زیباشناسی از جمله بحثی مبسوط درباره امر والا پرداخت. کانت بی‌تردید این شماره را خوانده بود زیرا در مشاهدات مستقیماً به آن ارجاع داده است.

11. Empfindungen

12. das Auge eines Beobachters

13. Of National Character

14. a posteriori

۱۵. برخی از مثال‌های کانت مانند اهرام مصر، قلل مرتفع و توصیف میلتنون از دوزخ، مشخصاً در آثار کیمز و ادیسون آمده‌اند و می‌توان نتیجه گرفت که کانت تا حدی رویکردی مطابق ذوق روز نیز در آوردن این مثال‌ها اتخاذ کرده باشد.

۱۶. عنوان رساله کانت شباهت بسیار زیادی به رساله‌ی مهم ادموند برک با عنوان «کاوشی فلسفی در منشأ تصوراتمان از امر والا و امر زیبا» (۱۷۵۷) دارد. کانت انگلیسی نمی‌دانست و با اطمینان زیاد می‌توان گفت از طریق مقاله مندلسزون با عنوان «درباره ترکیب زیبایی‌ها» با رساله برک آشنا شده است. اثر برک در ۱۷۷۳ به آلمانی منتشر شد و کانت بی‌تردید آن را خواند زیرا در نقد سوم مستقیماً به برک اشاره می‌کند. برای مطالعه‌ی بیشتر درباره‌ی نسبت کانت با زیباشناسی بریتانیایی قرن هجدهم و همچنین تحلیلی انتقادی از این نسبت ن.ک:



آرای روسو و صورت‌بندی اولیهای از امر مطلق و ایده‌هایی درباره فلسفه اخلاق.

کتابنامه

گایر، پُل (۱۳۹۴)، *زیبایی‌شناسی آلمانی در قرن هجدهم*، از مجموعه دانشنامه فلسفه استنفورد (۳۰)؛ ترجمه سید مسعود حسینی، تهران: انتشارات ققنوس.

Allison, Henry E. (2011) *Kant's Groundwork for the Metaphysics of Morals: A Commentary*, Oxford: Oxford University Press.

Beck, Lewis White (1969) *Early German Philosophy: Kant and his Predecessors*, Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press.

Brady, Emily (2013) *The Sublime in Modern Philosophy: Aesthetics, Ethics and Nature*, New York: Cambridge University Press.

Clewis, Robert R. (2014) "Kant's Distinction between True and False Sublimity" in *Kant's Observation and Remarks: A Critical Guide*, 116-143, Cambridge: Cambridge University Press.

Cohen, Alix (2014) "Kant's 'curious catalogue of human frailties' and the Great Portrait of Nature" in *Kant's Observation and Remarks: A Critical Guide*, 144-163, Cambridge: Cambridge University Press.

Doran, Robert (2015) *The Theory of the Sublime: from Longinus to Kant*, Cambridge: Cambridge University Press.

Frierson, Patrick R (2014) "Two Concepts of Universality in Kant's Moral Theory" in *Kant's Observation and Remarks: A Critical Guide*, 57-76, Cambridge: Cambridge University Press.

Gracyk, Theodore (1986) "Kant's Shifting Debt to British Aesthetics" in *The British Journal of Aesthetics*, Vol. 26, No. 3, Summer.

اخلاق - قرابت ویژگی‌های با مفهوم بی‌علاقگی دارد و چنین نگاهی هدایتگر تقسیم‌بندی کانت است؛ یعنی برتری‌دادن به عمل‌کاری از علائق و امیال شخصی. برای مطالعه بیشتر درباره نسبت فلسفه‌ی اخلاق موجود در مشاهدات و ملاحظات با بنیادگذاری ن.ک:

Höffe, Otfried and Ameriks, Karl (2009) *Kant's Moral and and Legal Philosophy*. Cambridge University Press

Henrich, Dieter (1963) "Über Kants früheste Ethik: Versuch einer Rekonstruktion" *Kantstudien* 54, 404-31

۳۰. مفهوم طبیعت نزد کانت مفهومی بسیار پیچیده است، نه تنها دریافت کانت از طبیعت، غایت آن و نسبت آن با عاملیت سوژه از منظر عملی و اخلاقی از دوره پیشانقدی به نقدی تغییر می‌کند، بلکه در دوره‌ی نقدی نیز معنای طبیعت از نقد اول به نقد سوم دگرگون می‌شود، برای مطالعه بیشتر درباره مفهوم طبیعت در رساله مشاهدات، نقش سائق‌های طبیعی در اخلاق و همچنین مفهوم طبیعت در دوره نقدی ن.ک:

Cohen, Alix (2006) *Kant and Human Sciences: Biology, Anthropology and History*. London: Palgrave Macmillan

Förster, Erckart (2009) "The Hidden Plan of Nature", in *Essays on Kant's "Idea for a Universal History with a Cosmopolitan Aim"*, ed. A. Rorty and J. Schmidt. Cambridge University Press, 187-99

۳۱. برای مطالعه دقیق‌تر درباره نقد منظرهای فمینیستی رادیکال درباره نظریه کانت درباره زنان ن.ک:

Mikkola, Mari (2011) "Kant on Moral Agency and Women's Nature", in *Kantian Review*, 16, 1, pp. 89-111

۳۲. کانت هرگز ایالت پروس شرقی را ترک نکرد، پس تردیدی نیست که اطلاعاتش درباره ایرانی‌ها، ژاپنی‌ها و غیره صرفاً مبتنی بر شنیده‌ها و خوانده‌هایش بود. در زمان حیات کانت کونیگزبرگ بندر تجاری مهمی بود و احتمالاً مسافران و تاجرانی که دیگر نقاط جهان را دیده بودند زیاد به آن رفت و آمد می‌کردند.

33. Weltkenntnis

۳۴. Remarks: مجموعه یادداشت‌هایی که کانت در نسخه شخصی‌اش از مشاهدات نوشته و مشتمل است بر بررسی

- Louden Robert B. (2014) "National Character via the Beautiful and the Sublime?" in *Kant's Observation and Remarks: A Critical Guide*, 198-217, Cambridge: Cambridge University Press.
- Okin, S. M. (1982) "Women and the Making of the Sentimental Family" in *Philosophy and Public Affairs*, 11, 65-88.
- Paton, H. J. (1971) *The Categorical Imperative*. Philadelphia: University of Pennsylvania Press.
- Wood, Allen (2008) *Kantian Ethics*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Zammito, John H. (1992) *The Genesis of Kant's Critique of Judgement*, The University of Chicago Press
- Imorde, Joseph und Pieper, Jan (hrsg.) (2008) *Die Grand Tour in Moderne und Nachmoderne*, Tübingen: Max Niemeyer Verlag
- Kant, Immanuel (2011) *Observations on the Feeling of the Beautiful and the Sublime and Other Writings*, Guyer, Paul & Frierson, Patrick (Ed.), Cambridge: Cambridge University Press.
- _____ (1905) „*Beobachtungen über das Gefühl des Schönen und Erhabenen*“, Kants gesammelte Schriften, Band II: Vorkritische Schriften II: 1757-1777, Akademieausgabe, Berlin: Reimer. Auch verfügbar unter: <https://korpora.zim.uni-duisburg-essen.de/kant/verzeichnisse-gesamt.html>
- Kuehn, Manfred (2002) *Kant: A Biography*, Cambridge: Cambridge University Press.